

اوقات شرعی:

شهر	ایلام	بوشهر	تبریز	ساری	سنندج	شهرکرد	کرمانشاه
۱۳/۱۶	۱۱ / ۰	۲۲ / ۱۴	۵ / -۶	۱۵ / ۳	۱۰ / -۱	۹ / -۴	۷ / -۲

پیش بینی آب و هوا پنجشنبه:

تهران: ۹ / ۰
ایلام: ۱۱ / ۰
بوشهر: ۲۲ / ۱۴
تبریز: ۵ / -۶
ساری: ۱۵ / ۳
سنندج: ۱۰ / -۱
شهرکرد: ۹ / -۴
کرمانشاه: ۷ / -۲

اوقات شرعی:

غروب آفتاب: ۱۷/۲۲
اذان ظهر: ۱۳/۱۶
نیمه شب شرعی: ۲۳/۳۲
اذان مغرب: ۱۷/۴۱
طلوع خورشید (فردا): ۷/۱۰
اذان صبح (فردا): ۵/۴۲

هجمت ۱۷۲: نهج البلاغه

مردم دشمن چیزهایی هستند که نمی‌دانند.

مادر فرزین دوست داشته، پسرش در یکی از کارهای مهران مدیری بازی کند. حالا مادرش نیست و فرزین در سریال هیولا به کارگردانی مدیری بازی می‌کند. در سریال بچه مهندس هم بازی دارد و مشغول بازی در سریال سلام آقای مدیر هم هست. در تئاتر هم فعال است و مثل همیشه در این حوزه می‌درخشد و جایزه هم می‌گیرد. می‌گوید: مادر بپریم دعا می‌کند و عایش مثل باران رحمت بر سرم می‌بارد. مثل باران باشیم می‌دریغ بر همه بیاریم، بگذاریم آدم‌ها و زمین خوب شود.

خوبی بایرمان رخ دهد؛ اما وقتی حواسمان به خدا باشد، خدا هم هوایمان را خواهد داشت و خودش راهایی باز می‌کند که شگفت‌زده می‌شویم. من می‌گویم حالا که شرایط سخت شده و همه ما داریم ذبیت می‌شویم کمی بیشتر حواسمان به همدیگر باشد. بر این باورم که توآینام با مهریانی که خواهد راستش بدیدیم، وقتی برای یک کودک را یک آبپیموه یاکمی غذا می‌خریوه و او لبخند می‌زند، همین لبخند کافی است تا روزمان ساخته شود.

می‌کند. کارهایم روبه‌راوتر شده. موفقیت‌های بیشتر شده و انگار راه‌ها هموارتر شده و مقدس روشن‌تر.

فرزین محدث تاکید می‌کند دوست ندارد شعاری و گل درشت صحبت کند. دوست ندارد آنچه را وجود دارد نادیده بگیرد و بگوید همه چیز گل و گلاب است و مشکلی وجود ندارد. می‌گوید: مشکلات اقتصادی کمر مردم را شکسته است. زندگی چنان سخت شده که بیشتر مردم نمی‌توانند امورات روزانه را سپری کنند. باید دولتمردان کاری کنند مردم که وفادارشان را به یک کشور و نظام ثابت کرده‌اند. حالا نوبت آنهاست که نشان دهند حامی و پشت مردم هستند. با همه اینها اما وقتی رفتگری را می‌بینم که خیابان‌ها کوچه‌ها را جارو می‌کشد و مدام می‌گوید: خدا را شکر! شگفت زده می‌شوم. می‌پرسی: حالت خوب است؟ می‌گوید: شکر می‌شود. اوضاع تهیانه می‌کند. می‌گوید: شکر. انگار همه چیز با پذیرفته و حالا شکر می‌کنند که خدا کمکش کند. انگار آنچه را ندارد، نمی‌بیند و تمرکزش بر داشته‌هایش است.

به فرزین می‌گویم: اما مادها برای تغییر شرایط خود باید تلاش کنند. نمی‌توان نشست و منتظر ماندن همه چیز خودش درست شود.

می‌گوید: دقیقاً! من اصلاً منظورم این نیست که بدون هیچ تلاشی منتظر باشیم که اتفاقات

در هفتمین روز از بهار امسال مادرش را از دست داده! اسطوره زندگی اش را. همانی که وقتی پدر محدث در پیگی او از دنیا می‌رود، فرزین را بزرگ می‌کند و می‌شود مونس و حامی و قهرمان زندگی او. می‌گوید: مادر بیمار نبود. حالش خوب بود. شب از سرکار آمدم، مادر به آتشش رفت و خوابید، صبح اما دیگر بیدار نشد! اشوکه کشته بود. می‌دانم این غم مرا هرگز رها نخواهد کرد. همه آنهایی که مادرشان را از دست داده‌اند، می‌دانند بعد از رفتن مادر، انگار آدم برای همیشه حبابی چیزی می‌گردد اما پیدایش نمی‌کند.

اما وقتی مادر را تشییع می‌کردیم مدام می‌گفتم «الهی شکر» نمی‌دانم چرا، هر چی فکر می‌کنم چرا خدا را شکر می‌کردم، دلیلی پیدا نمی‌کنم. مگر می‌شود عزیزترین آدم زندگی‌ات را از دست بدهی و خدا را شکر کنی؟ نمی‌دانم شاید یکی از دلایلی این باشد که مشیت خدا هر چی باشد، خوب است. خدا برای بنده‌اش بد نمی‌خواهد. خدایی که ۱۱۴ بار در قرآن ذکر کرده: بسم... الرحمن الرحیم.

از رحمانیت و رحمت گفته مگر می‌شود برای ما بد بخواهد. بعد از این می‌پارتنی بوده که من از آن سر در نمی‌آورم. حتی از این که مادر رفت، انگار به من زندگی‌ات ترشد. انگار همه حجاب‌ها را برده‌های این من و او برداشته شد و او بیشتر از من حمایت

می‌کند. کارهایم روبه‌راوتر شده. موفقیت‌های بیشتر شده و انگار راه‌ها هموارتر شده و مقدس روشن‌تر.

فرزین محدث تاکید می‌کند دوست ندارد شعاری و گل درشت صحبت کند. دوست ندارد آنچه را وجود دارد نادیده بگیرد و بگوید همه چیز گل و گلاب است و مشکلی وجود ندارد. می‌گوید: مشکلات اقتصادی کمر مردم را شکسته است. زندگی چنان سخت شده که بیشتر مردم نمی‌توانند امورات روزانه را سپری کنند. باید دولتمردان کاری کنند مردم که وفادارشان را به یک کشور و نظام ثابت کرده‌اند. حالا نوبت آنهاست که نشان دهند حامی و پشت مردم هستند. با همه اینها اما وقتی رفتگری را می‌بینم که خیابان‌ها کوچه‌ها را جارو می‌کشد و مدام می‌گوید: خدا را شکر! شگفت زده می‌شوم. می‌پرسی: حالت خوب است؟ می‌گوید: شکر می‌شود. اوضاع تهیانه می‌کند. می‌گوید: شکر. انگار همه چیز با پذیرفته و حالا شکر می‌کنند که خدا کمکش کند. انگار آنچه را ندارد، نمی‌بیند و تمرکزش بر داشته‌هایش است.

به فرزین می‌گویم: اما مادها برای تغییر شرایط خود باید تلاش کنند. نمی‌توان نشست و منتظر ماندن همه چیز خودش درست شود.

می‌گوید: دقیقاً! من اصلاً منظورم این نیست که بدون هیچ تلاشی منتظر باشیم که اتفاقات

صدها، اما خیلی زیاد!

در هفتمین روز از بهار امسال مادرش را از دست داده! اسطوره زندگی اش را. همانی که وقتی پدر محدث در پیگی او از دنیا می‌رود، فرزین را بزرگ می‌کند و می‌شود مونس و حامی و قهرمان زندگی او. می‌گوید: مادر بیمار نبود. حالش خوب بود. شب از سرکار آمدم، مادر به آتشش رفت و خوابید، صبح اما دیگر بیدار نشد! اشوکه کشته بود. می‌دانم این غم مرا هرگز رها نخواهد کرد. همه آنهایی که مادرشان را از دست داده‌اند، می‌دانند بعد از رفتن مادر، انگار آدم برای همیشه حبابی چیزی می‌گردد اما پیدایش نمی‌کند.

اما وقتی مادر را تشییع می‌کردیم مدام می‌گفتم «الهی شکر» نمی‌دانم چرا، هر چی فکر می‌کنم چرا خدا را شکر می‌کردم، دلیلی پیدا نمی‌کنم. مگر می‌شود عزیزترین آدم زندگی‌ات را از دست بدهی و خدا را شکر کنی؟ نمی‌دانم شاید یکی از دلایلی این باشد که مشیت خدا هر چی باشد، خوب است. خدا برای بنده‌اش بد نمی‌خواهد. خدایی که ۱۱۴ بار در قرآن ذکر کرده: بسم... الرحمن الرحیم.

از رحمانیت و رحمت گفته مگر می‌شود برای ما بد بخواهد. بعد از این می‌پارتنی بوده که من از آن سر در نمی‌آورم. حتی از این که مادر رفت، انگار به من زندگی‌ات ترشد. انگار همه حجاب‌ها را برده‌های این من و او برداشته شد و او بیشتر از من حمایت

می‌کند. کارهایم روبه‌راوتر شده. موفقیت‌های بیشتر شده و انگار راه‌ها هموارتر شده و مقدس روشن‌تر.

فرزین محدث تاکید می‌کند دوست ندارد شعاری و گل درشت صحبت کند. دوست ندارد آنچه را وجود دارد نادیده بگیرد و بگوید همه چیز گل و گلاب است و مشکلی وجود ندارد. می‌گوید: مشکلات اقتصادی کمر مردم را شکسته است. زندگی چنان سخت شده که بیشتر مردم نمی‌توانند امورات روزانه را سپری کنند. باید دولتمردان کاری کنند مردم که وفادارشان را به یک کشور و نظام ثابت کرده‌اند. حالا نوبت آنهاست که نشان دهند حامی و پشت مردم هستند. با همه اینها اما وقتی رفتگری را می‌بینم که خیابان‌ها کوچه‌ها را جارو می‌کشد و مدام می‌گوید: خدا را شکر! شگفت زده می‌شوم. می‌پرسی: حالت خوب است؟ می‌گوید: شکر می‌شود. اوضاع تهیانه می‌کند. می‌گوید: شکر. انگار همه چیز با پذیرفته و حالا شکر می‌کنند که خدا کمکش کند. انگار آنچه را ندارد، نمی‌بیند و تمرکزش بر داشته‌هایش است.

به فرزین می‌گویم: اما مادها برای تغییر شرایط خود باید تلاش کنند. نمی‌توان نشست و منتظر ماندن همه چیز خودش درست شود.

صدها، اما خیلی زیاد!

در هفتمین روز از بهار امسال مادرش را از دست داده! اسطوره زندگی اش را. همانی که وقتی پدر محدث در پیگی او از دنیا می‌رود، فرزین را بزرگ می‌کند و می‌شود مونس و حامی و قهرمان زندگی او. می‌گوید: مادر بیمار نبود. حالش خوب بود. شب از سرکار آمدم، مادر به آتشش رفت و خوابید، صبح اما دیگر بیدار نشد! اشوکه کشته بود. می‌دانم این غم مرا هرگز رها نخواهد کرد. همه آنهایی که مادرشان را از دست داده‌اند، می‌دانند بعد از رفتن مادر، انگار آدم برای همیشه حبابی چیزی می‌گردد اما پیدایش نمی‌کند.

اما وقتی مادر را تشییع می‌کردیم مدام می‌گفتم «الهی شکر» نمی‌دانم چرا، هر چی فکر می‌کنم چرا خدا را شکر می‌کردم، دلیلی پیدا نمی‌کنم. مگر می‌شود عزیزترین آدم زندگی‌ات را از دست بدهی و خدا را شکر کنی؟ نمی‌دانم شاید یکی از دلایلی این باشد که مشیت خدا هر چی باشد، خوب است. خدا برای بنده‌اش بد نمی‌خواهد. خدایی که ۱۱۴ بار در قرآن ذکر کرده: بسم... الرحمن الرحیم.

از رحمانیت و رحمت گفته مگر می‌شود برای ما بد بخواهد. بعد از این می‌پارتنی بوده که من از آن سر در نمی‌آورم. حتی از این که مادر رفت، انگار به من زندگی‌ات ترشد. انگار همه حجاب‌ها را برده‌های این من و او برداشته شد و او بیشتر از من حمایت

می‌کند. کارهایم روبه‌راوتر شده. موفقیت‌های بیشتر شده و انگار راه‌ها هموارتر شده و مقدس روشن‌تر.

فرزین محدث تاکید می‌کند دوست ندارد شعاری و گل درشت صحبت کند. دوست ندارد آنچه را وجود دارد نادیده بگیرد و بگوید همه چیز گل و گلاب است و مشکلی وجود ندارد. می‌گوید: مشکلات اقتصادی کمر مردم را شکسته است. زندگی چنان سخت شده که بیشتر مردم نمی‌توانند امورات روزانه را سپری کنند. باید دولتمردان کاری کنند مردم که وفادارشان را به یک کشور و نظام ثابت کرده‌اند. حالا نوبت آنهاست که نشان دهند حامی و پشت مردم هستند. با همه اینها اما وقتی رفتگری را می‌بینم که خیابان‌ها کوچه‌ها را جارو می‌کشد و مدام می‌گوید: خدا را شکر! شگفت زده می‌شوم. می‌پرسی: حالت خوب است؟ می‌گوید: شکر می‌شود. اوضاع تهیانه می‌کند. می‌گوید: شکر. انگار همه چیز با پذیرفته و حالا شکر می‌کنند که خدا کمکش کند. انگار آنچه را ندارد، نمی‌بیند و تمرکزش بر داشته‌هایش است.

به فرزین می‌گویم: اما مادها برای تغییر شرایط خود باید تلاش کنند. نمی‌توان نشست و منتظر ماندن همه چیز خودش درست شود.

اولین بار در سریال «پارتاز باز» دیدمش، چهره‌ای خاص داشت و بازی که آن زمان فراتر از بازی‌های استاندارد

تولیزیرون بود. نقش مقابلش را طناز طباطبایی بازی می‌کرد، با بازی کاملاً بیرونی که هیچ حس را پنهان نمی‌کرد. بعد با بازی در فیلم شاعر زبانه‌ها درخشید و نشان داد تا نثار پادشاه چگونه نقش را تحلیل کند و چگونه آن قدر به نقش نزدیک شود که اصلاً احساس نمی‌کند داری، بازیگری می‌بینی مقابل دوربین.

دیروز با او هم صحبت شدم با تصور همیشگی، مردی جوان با چشمانی گرد و درشت و موهای فرقی که انگار همه چیز برایش یک علامت سوال بزرگ است.

بعد که صحبتمان جلوتر رفت و من پرسیدم و او گفت که وقت، شازده کوچولو به ذهنم آمد با موهای فرقی، عینکی به چشم و قاطعی شدند این دو شخصیت، یکی شان واقعی که با او حرف می‌زدم و دیگری در کتابی که بسیار دوستش دارم. فرزین محدث هم مثل من بارها و بارها شازده کوچولو را خوانده و دوستش دارد زیاد.

صحنه‌ای که جلوتر می‌رود من ساکت می‌شوم و صحبت‌مان کند. بعد از مدت‌ها با یک نفر صحبت می‌کنم که مثل من فکر می‌کند: صد در صد

اولین بار در سریال «پارتاز باز» دیدمش، چهره‌ای خاص داشت و

غزونیس

یادداشتی از حامد عسکری
شاعر و نویسنده

دستی به زلف یار...

پای نخل ها را یونجه می کاشتیم، هم باغ را صفا و
عطر و رنگ می داد و هم نمی گذاشت آب پای نخل ها
زیر شلاق آفتاب بخار شود. علف ها قد می کشیدند
و گل های ریز بفتش می دادند. با بویی هوش ربا و
سکرآور... موسمش که می شد داس ها را که اهل
کوبر می گویند دار تیز می کردیم و می رقیتم به درو،
چندبار دستم را پریدم و چند بار کک مار براق سپاه
آرمیده در خنکای علف فوش فوش کنان از تیغه
دارم، گریخت، چند بار هم پدر نهییم داد که بیخ
تراش کن هم بماند. بعد از بریدن و کوت کردن
(خرمن کردن) علف نوبت بیده ریختن بود. خلقتی
خدا علف را که می بری و کوت میکنی داغ می شود
به نجوی که دستت را لای خرمن کنی می سوزی یا
باید تازه تازه بریزی اش جلوی مال که بخورد و یا باید
بیده اش کنی.

بیده چیست؟ دل به دلم بده به عرض می رسی!...
علف ها را باید می ریختیم روی زمین به طول موتر
و عرض حدود نیم متر. مانظم هم باید می ریختیم.
بعد کسی که دستش جان داشت یک سر ستون
سبز می نشست، یک کت چوب یک متری را
می گذاشت و بخشی از ستون را برمی گرداند و
چوب و شروع به تاباندن می کرد. یکی هم انت های
ستون سبز را می گرفت که علف ها شیطنت نکنند
و از زیر تابیده شدن در نروند. تاباندن بیده که تمام
می شد گرهش می زدیم و می گذاشتیم بغل
یوار به خشک شدن، حجم به دست آمده بیده نام
داشت. می شد خوراک زمستانه احشام، بخشش
رزق زمستانه چند گوسفند خودمان می شد و
بخشش را چویدارها می خریدند رزق زبان بسته های
دیگری می شد. جالب این که علوفه را همینجوری
بگذاری خشک شود می گندد و لیج می افتد و
گره هایش می ریزد و مال بویژه هم نمی کند و
بیده که شود چندماه دوام می آورد و علوی مال که
بریزی اش چنان با ولع میخورد که بیا به تماشا...
خلاصه این که عاموجان و اچه نشینی آداب و سلوک
دارد و به قول کوپرو: هزار آداب دارد خرچانی...
عامو بیابان مرد دستش به زلف طبیعت غریبه نی
هم به قاعده تاباندن می دوخته و هم چوبی لا ی
عامو یونجه گذاشته که حکم گل سر داشته... ها...
عامو بیابانی جماعت که خوب بلده زلف عزیزش رو
چل گپس کنه ... ملفتی کنه ...

ماهی‌های تایمز معتاد شدند